

گفت و گو با کورش اسدی، داستان نویس طغیان علیه خاطر ه

نوشتن: برای نوشتن، متن برای متن. این همه هست تا زندگی واژه واژه آنگونه که هست تجربه و به متن سپرده شود. نوشتن برای نوشتن این است.



عکس: سعید غلامحسینی / شهرت

پس از مرگ گلشیری و شاملو در سال ۷۹ جامعه ادبی منفجر می شود. نویسنده ها و شاعران بسیاری وارد عرصه می شوند، جریان هایی با ادعاهای درست یا غلط در شعر و داستان به راه می افتد

به نظر می رسد رمق ادبیات ایران در شتاب حوادث و مسائل متفاوتی که جامعه با آن روبه روست گرفته شده و نویسنده، در حاشیه قرار دارد، چرا؟

به نظر من شتاب حوادث «رمق ادبیات» را نگرفته بلکه فرصت درست دیدن و تبدیل کشش به تجربه را از برخی نویسندگان ماسلب کرده. چیزی که رخ داده نابودی خاطر ه است. رویداده بدل به تجربه نمی شوند. ببینید در همان دهه ۶۰ چچه اتفاق هایی افتاد؟ ما از دل تغییر و تندیز به نام انقلاب پرتاب شده بودیم به یک دوران دیگر و تا آمدیم به خودمان بیاییم و ببینیم مطلب از چه قرار است، جنگ شد و یادمان هم باشد که بین انقلاب و دوران جنگ، حوادث بزرگ و کوچک بسیاری رخ داد. چرا راه دور برویم، همین خیابان های تهران را نگاه کن، مدام کردن هستند، غیرممکن است یکسال یا دو سال بتوانی در یک خیابان قدم بزنی و آن خیابان به همان شکل سر جایش باشد و در ذهن تورا سوب کند. این یعنی آشفتگی و آشوب. همه چیز علیه خاطر ه است. نوشتن در زمانه آشوب کار دشواری است مگر این که به عنوان داستان نویس خواهی یا شاعران و نویسندگان کلاسیک و جدید ما در قبال محدودیت های کار برده اند تبدیل به نوعی فرهنگ و سبک شده که خوداگاه یا ناخوداگاه همین امروز هم در رفتار خیلی های تو اینم در کوچه و خیابان ببینیم. نویسنده امروز احتمالاً کتب بیچیده ای از همه اینها به علاوه شعور هنر مندانه است.

شفاف باشد. این جور مسائل و تمهیداتی که شاعران و نویسندگان کلاسیک و جدید ما در قبال محدودیت های کار برده اند تبدیل به نوعی فرهنگ و سبک شده که خوداگاه یا ناخوداگاه همین امروز هم در رفتار خیلی های تو اینم در کوچه و خیابان ببینیم. نویسنده امروز احتمالاً کتب بیچیده ای از همه اینها به علاوه شعور هنر مندانه است.

آیا نسل شما توانسته پل بین گذشته و آینده داستان ایران را ایجاد کند؟ پاسخ دادن به این سوال کار دشواری است. می دانیم که قرن های چهارم و پنجم، زمان رونق و شکوه زبان فارسی است، بلغمی، فردوسی و بیهقی. مخصوصاً بلغمی و فردوسی که پس از چند قرن سکوت، به بهانه تاریخ یا شاهنامه نویسی، به آثار گذشته رجوع می کنند و نوعی احیای فرهنگی را رقم می زنند. با حمله مغول همه این رشته ها بریده است. این قابلیت مضمونی در برخی داستان های ایران متأسفانه جایش را به پرگویی و دراز نفسی داده. به نظر شما این عارضه معلول چیست؟ چون از اثری نام نبرده ایم ما هم پاسخ مشخص

در نگ شهرت و دیگر روزنامه نگاران به ادبیات داستانی پیشنهاد دکتر مهدیه حمزه می بود. تلاش داریم در این تجربه، فارغ از نامها، نشان ها و تامل بر درونمایه آثار داستان نویسان، گفت و گو با آنها طراحی و انجام گیرد. این مدل گفت و گو در واقع همسخنی یا دغدغه های نویسندگان است. از این زاویه هر نویسنده راوی جهانی از تجربه های خود بیست است که متأسفانه وجود چاه و چاله های بسیار بر سر راه نویسنده، امکان سخن گفتن از آنها را گرفته است. کورش اسدی از جمله داستان نویسان امروز ایران است که حرف هایی شنیدنی دارد. حرف هایی که در واقع تجربه های گر قدر را به خوانندگان خود می بخشد. این تجربه ها هم در صورت هم، در فرم و هم در مضمون یابی می تواند بیاتر مسیر پر خار و خطری باشد که نویسنده، با تمام وجود آنها را زیسته است. او با مجموعه داستان «بوه که باز» نوید داستان نویسی مستقل را به جامعه ادبی داد. پس از آن تک نگاری «اعلامحسین ساعدی» را در مجموعه قرن بیستمی ما نوشت. مجموعه «باغ ملی» او را در زمره داستان نویسی هوشمند و مضمون باب در حلقه داستان نویسان مدرن ایران تثبیت کرد. در خلال صحبت ها و دغدغه های او می توان دریافت که جهان داستان نویس دارای چه مختصاتی است. با ما باشید:

ادبی است که با آن شروع گرم و پر شور نتوانستند در ادامه بدل به نهادی پایدار شوند. فقدان قدرت نهادسازی در هر جامعه و فرهنگ معلول شرایطی خاص است. در تئوری، می توانیم ببینیم که ادبیات داستانی ایران ۵۰ سال گذشته، آینه نقد واقعیت های اجتماعی است. نمونه دقیق (و البته نه چندان داستانی) سیاحت نامه ابراهیم بیگ است. در ۴ دهه گذشته این قابلیت به تدریج رو به

یکی از ویژگی های داستان ایرانی وجه اجتماعی آن است، با آن موافقم. اما به نظر من نکته ای که نباید فراموش شود (و بسیار مهم تر از تمرکز بر انتقاد اجتماعی در آثار ادبی ماست)، تمرکز بر شکل های روایت و زبان و تمهیداتی است که برای خلق اثر به کار گرفته شده.

به نظر من دهه ۸۰ پر مساله ترین ایستگاه تجربه پوست انداختن ما ایرانیان در تعامل با جهان و تحولاتش است. تجربه شما از این دهه

نفسی با «هشت داستان» گل کردند و یک جلسه داستان خوانی و نقد داستان حرفه ای هم داشتند، جلسه پنجشنبه ها. در یک دوران مهیب، ادبیات و فرهنگ واقعا نقش سرنیاه پیدا کرد و همه اینها انگیزه بخش بود. به تیراز بالای کتاب های دهه ۶۰ نگاه کنید. با این که هنوز نه اینترنتی در کار بود و نه گوگل و شبکه اجتماعی، یک اظهار نظر مثلاً شاملو در تمام جامعه بازتاب پیدا می کرد. «نیما ی غزل» که حق شناس به کار برد و عنوانی ماندگار بر خانم سیمین بهبهانی و اشعارش شد، یادگار «نقد آگاه» و آن زمانه است. این شاعران و نویسندگان در کار انتقال تجربه ها پیشان بودند و بزرگترین نگرانی و مسئولیتشان این بود که جلوی قطع فر هنگی را بگیرند. بر اساس این تجربه ها به نظر من امروز بزرگترین سهل انگاری، قطع ارتباط با گذشته دور و نزدیک است. نویسنده، روشنفکر و پژوهشگر، درگیر فرهنگ و تاریخ می شود تا رشته ها و ریشه های را که به امروز گره خورده اند، تشخیص دهد و گاهی هم نوری به دهمه های مضطرب کننده قرن ها بیندازد، دهمه هایی که مغول، طالبان و داعش از آن جاسر درمی آورند.

عناصر توصیف در داستان های خودتان را دارای چه ویژگی های تحلیلی و جامعه شناختی می دانید؟



چیس؟ پس از مرگ گلشیری و شاملو در سال ۷۹ جامعه ادبی منفجر می شود. نویسندگان و شاعران بسیاری وارد عرصه می شوند، جریان هایی با ادعاهای درست یا غلط در شعر و داستان به راه می افتد. جوایز ادبی می گیرند. گسترش اینترنت هم در همین سال ها رخ می دهد و به دنبالش موج وبلاگ نویسی، اینها همانقدر که دلگرم کننده و الهام بخش بود خبر از یک جور آشوب، سردرگمی و سطحی نگری هم می داد که طبیعی هم بود برای این که وقتی ناگهان در دل حادثه می افتیم و خیلی هم تجربه نداریم به هر شکل باید واکنش نشان دهیم، یا این که گوشه بگیریم. هر اقدامی نیازمند یک بستر زمانی بایات است تا شکل درست خودش را پیدا کند و مادر دهه های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ هرگز این آرامش را نداشتیم و مدام در گردباد حوادث بسالا و پایین شده ایم. به جای تمرکز بر کار، مدام درگیر جالی دادن از آزار و فشارهای فرسایشی بوده ایم. در چنین فضایی، در بهترین شکلش، چیزی جایی جرقه ای زده و خاموش شده. نمونه نزدیک و روشن آن جوایز

قرن های چهارم و پنجم زمان رونق و شکوه زبان فارسی است؛ بلغمی و فردوسی و بیهقی مخصوصاً بلغمی و فردوسی که پس از چند قرن سکوت به بهانه تاریخ یا شاهنامه نویسی به آثار گذشته رجوع می کنند و نوعی احیای فرهنگی را رقم می زنند

کار داستان، نقد واقعیت های جامعه نیست. داستان پیش از هر چیزی باید داستان باشد. ولی در تفسیر و بررسی لایه های یک داستان احتمالاً می توان وجهی از یک جور نقد اجتماعی پیدا کرد. باور من این است که ما تا وقتی فاقد نهادهای مدنی و مطبوعات مستقل و گردش آزاد اطلاعات هستیم، داستان هایی از آن نوع که شما نام بردید نوشته خواهد شد، این که این آثار چاپ می شوند یا نه حرف دیگری است. بدبختانه ادبیات در این مملکت هر گاه نه فقط به جامعه که وقتی به یک تکه سنگ خیلی نزدیک شود، آن طرف و وحشت غریبی شکل می گیرد که حاصلش واکنش و حساسیت های شدید و بالاخره ممنوعیت است. در این زمینه بوف کور و همسایه ها را می شود مثال زد. این دو اثر باین که در داستان نویسی ایران در دو طیف کاملاً دور از هم قرار دارند ولی در یک چیز مشترک هستند، به سوزه یا مساله داستان نشان شدید از دیک می شوند. بوف کور عمق تنها و دغدغه های یک آدم

مهم ترین مانع زندگی یک نویسنده در روزگار ما چیست؟

نشر و پخش کتاب مثل خیلی از امور دیگر به هیچ وجه جنبه حرفه ای پیدا نکرده است. تیراژ کتاب هم که فاجعه است. برای همین نوشتن شده کار دوم یا سوم اغلب نویسندگان ما. تأمین معاش از طریق نوشتن هیچ حسابی نمی شود باز کرد البته هیچ نویسنده ای قرار نیست توی بر قو داستان بنویسد، ولی نوشتن اثر یک ماندگار و درخشان نیازمند حداقلی از تمرکز و تداوم است. حرفه ای نشدن ادبیات، نوشتن را به مرور بدل به یک کار پاره وقت و گاهی فتنی می کند.

اگر بخواهید دو ضرورت مهم و حیاتی برای جامعه نویسندگان امروز ایران نام ببرید از چه مواردی نام می برید؟

اول از همه باید از هیولای سانسور راحت شویم. اساس بحران مخاطب یا تیراژ پایین کتاب های ادبی، حاصل سانسور است. موجوداتی بی نام و نشان در یک دم و دستسگه عریض و طویل، فارغ از سواد داستان و کلمه و ادبیات، وجبی کتاب ها را مبله و به مرور اعتماد خواننده را به آثار چاپ شده نابود کردند. از طرف دیگر به مشکل کاغذ و گرانی کتاب دامن زدند. آخر سر هم می بینیم در یک مملکت هفتاد و چند میلیون، که تمام نهادهای تبلیغاتی و آموزشی در انحصار یک گروه است، باز انتشار یک کتاب در هزار نسخه سبب وحشت و سردرگمی برخی آدم های شود.

بزرگترین لطمه و آسیبی که زندگی و حیات نویسندگان ایرانی را تهدید می کند چیست؟

سانسور و حرفه ای نبودن سازو کار نشر و پخش.



نوع دنیای میتراپی و آیین مهری پل می زند و به این ترتیب فرهنگ ایرانی را در دیوانش جمع می کند. روزگار امروز ما همچنان در آشفتگی است. بنابراین باید زمانه همچنان بگردد تا شاید روزی کسی بتواند پاسخ روشن و صریحی به پرسش شما بدهد.

نسل نمایندگان خود را دارد. اگر بخواهیم داستان هایی از نسل شما را انتخاب کنیم شما چه معیار هایی برای انتخاب این آثار دارید؟ وقتی از نسل حرف می زنیم منظورمان کنش اجتماعی و شیوه بیانی ویژه ای است که گروهی از نویسندگان متعلق به یک دوره سنی به کار می برند و با همان ها هم شناخته می شوند. در سال های اخیر، شاید جز یکی، دو مورد، بیشتر شاهد خاموشی و مهاجرت بوده ایم تا مجموع شدن و بده بستن، ما نویسندگان داریم که آثارشان در زمانه خودشان منتشر نشده، حالا یا به دلیل سانسور یا اگرآه خود نویسنده که تمایلی به چاپ اثرش در فلان دوره نداشته، بنابراین بحث نسل و نسل بندی در مورد جامعه ما به گمان من کار خیلی پیچیده ای است.

و صریحی در باب این آثار دراز نفس که گفتید ندارم. اما درباره رتالیسم، کتاب فوق العاده ایان وات، «طلوع رمان»، گزارش دقیقی از با گرفتن رتالیسم در ادبیات غرب از ایه می دهد که حاصل چند صدسال فلسفه، اندیشه، خردورزی و با گرفتن مطبوعات و طبقات اجتماعی و بلند پروازی های سرمایه داری در آغاز کار بود که در ادامه سبب تقابل های اجتماعی شد. حرف زدن درباره رتالیسم و اثر رتالیستی با ویژگی های انتقادی از نوع مثلاً دیکتری یا بازاکی آن در سرزمین ما شوخی است. داستان نویسی ما به دلایل گوناگون، راهش از رتالیسم غربی جداست (هر چند در دوره هایی تقلید صرف از ادبیات غرب باب شده و می شود) ولی کار اساسی، توجه به نوع نگاه است که ما به مسائل و روایت آنها داریم، مثلاً جوری که یک واقعه را شفاهی بازگو می کنیم. مادر انمن در یک روایت گاه ۸۷ روایت کوتاه می آورد به اصطلاح مدام حرف توی حرف می آید. دلیل دیگر هم این که در این سرزمین تا همین امروز رفتار های خصوصی و اجتماعی بر اساس پنهان کاری یا ریاکاری یا زندی است و گویی قرار نیست چیزی

خاموشی و فراموشی گذاشته. شما چنین افولی را معلول چه عواملی می دانید؟

کار داستان، نقد واقعیت های جامعه نیست. داستان پیش از هر چیزی باید داستان باشد. ولی در تفسیر و بررسی لایه های یک داستان احتمالاً می توان وجهی از یک جور نقد اجتماعی پیدا کرد. باور من این است که ما تا وقتی فاقد نهادهای مدنی و مطبوعات مستقل و گردش آزاد اطلاعات هستیم، داستان هایی از آن نوع که شما نام بردید نوشته خواهد شد، این که این آثار چاپ می شوند یا نه حرف دیگری است. بدبختانه ادبیات در این مملکت هر گاه نه فقط به جامعه که وقتی به یک تکه سنگ خیلی نزدیک شود، آن طرف و وحشت غریبی شکل می گیرد که حاصلش واکنش و حساسیت های شدید و بالاخره ممنوعیت است. در این زمینه بوف کور و همسایه ها را می شود مثال زد. این دو اثر باین که در داستان نویسی ایران در دو طیف کاملاً دور از هم قرار دارند ولی در یک چیز مشترک هستند، به سوزه یا مساله داستان نشان شدید از دیک می شوند. بوف کور عمق تنها و دغدغه های یک آدم